



سخن نظامی گنجوی

نظری باجمال در لغتها و تعبیرها

خمس و شصتین - مخزن الاسرار

(۶)

ب - ترکیبها:

- ۱۱۶ - درگردیدن = برگشتن، افتادن، سرنگون شدن :
نگردم از تو تا بی سرنگردم ز تو تا درنگردم برنگردم
- ۱۱۷ - تهی رو پیاده، بی یار :
نه بر مرد تهی رو هست باجی نه ازویرانده کس خواهد خراجی!
- ۱۱۸ - درم ریزان = درم ریزی بسیار مانند گاریزان :
چنان کز بس درم ریزان شاهی درم روید هنوز از پشت ماهی!
- ۱۱۹ - درباقی کردن = فرو گذاشتن، ترك کردن :

☆ آقای دکتر محمود شفیعى برنده جایزه سلطنتى بهترین کتاب سال ۱۳۴۴، از پژوهندگان دانشمند معاصر .

- که جام باده در باقی کن امشب مراهم باده هم ساقی کن امشب
- ۱۲۰ - قید حالت بصورت مفعول مطلق با حذف فعل :
 کرشمه کردنی^۱ بر دل عنان زن!
 توشاهی ، روکده شه را عشقبازی
 ۱۲۱ - سر اول = آغاز کار ، دفعه اول :
 سراول بدگل چیدن درآمد
 چو گل ، زان رخ ، بخندیدن درآمد
- ۱۲۲ - روی داشتن = بصلاح بودن ، موجه بودن - ترکیب مزجی دو مصدر مرخم :
 هر آنچ آمد شد این کوی دارد
 دراو^۴ روی آوریدن ، روی دارد
- ۱۲۳ - قایم بودن = برابر بودن ، راست آمدن :
 جوابش داد کاین ماهم شنیدیم
 درستی را براو قایم ندیدیم^۵
- ۱۲۴ - نافرخ اختر = بد اختر ، شوم اختر (شیرویه) - صرف فعل هراسیدن :
 از این نافرخ اختر می هراسم
 فساد و طالعش رامی شناسم
- ۱۲۵ - واجب کند = لازم آید ، بایسته باشد :
 چنین واجب کند در عشق مردن
 بیجانان ، جان چنین باید سپردن !
- ۱۲۶ - ملت خدایی = شاهنی و فرمانروایی بر همه مردم :
 زملتها بر آرد پادشایی
 بشرع او رسد ملت خدایی !
- ۱۲۷ - زاد بر زاد = فرزند بفرزند - نسل اندر نسل - بر تمامی = تمام و کامل :
 که شد بخشیده این ده بر تمامی
 زما بر زاد بر زاد نظامی
- ۱۲۸ - بر خیزد = بر آید - سر بلند = سرفراز ، بزرگ :
 تو را مثل تو باید سر بلندی
 چه بر خیزد ز چون من مستمندی ؟
- ۱۲۹ - بر کار = کاری ، مؤثر :
 بسی نالید - تا رحمت کند یار
 بصد فرصت نشد یک نکته بر کار !
- ۱۳۰ - روشناسی = بادیدن روی شناختن - عجب درماند = در عجب ماند ، بعجب درماند :
 عجب درماند «شاپور» از سپاسش !
 فراتر شد که گردد روشناسش
- ۱۳۱ - کم مدت = مدتی کم :
 ز دریا در بر آرد مرد غواص
 بکم مدت شود بر تاجها خاص !
- ۱۳۲ - برداشتن = بودن ، گذراندن ، رفتار کردن :
 در آن تلخی چنان برداشت با او
 که جز شیرین کسی نگذاشت با او
- ۱۳۳ - خوش خوش - قید مکرر - بردن = گذراندن ، بسر بردن :

بدین تسکین ز خسرو سوزمی برد بدین افسانه خوش خوش روزمی برد!

۱۳۴ - برداشتن - بلند کردن ، بالا بردن (بطور مطلق) :

پرنده از خوابگاه شاه برداشت یکدی دریای خون دید ، آه برداشت!

۱۳۵ - ماضی بجای مضارع (بقیاس امروز) : فروخواند = فروخواند (بازون مفتوح):

طلب کردند پیری کان فروخواند شهنشه زان فروخواندن فروماند!

۱۳۶ - خوش خواب = خواب خوش - شکر خواب = خواب شیرین :

بدل گفتا که شیرین را ز خوش خواب کنم بیدار و خواهم شربتی آب

زبس خون کز تن شه رفت چون آب درآمد ز گس شیرین ز خوش خواب

ببزم خسرو ، آن شمع جهانتاب مبارک باد شیرین را شکر خواب!

۱۳۷ - مضارع محقق الوقوع به صیغه ماضی:

هر آنکس کز جهان با او زنده شد در آب افتاد اگر خود هست شکر!

اگر چون مقبلان ، دولت پرستی طمع را میل درکش ، باز رستی!

۱۳۸ - فعل جمع برای مسندالیه مفرد یا حذف مسندالیه جمع بقرینه :

هر آن جوهر که هستند از عدد پیش همه دارند میل سرکز خویش

۱۳۹ - بر آوردن = بیرون آوردن ، جدا کردن :

بر آوردی مرا از شهر یاری کنون خراعی که از جانم بر آری!

۱۴۰ - جمع دو کلمه معطوف :

نظر در جستنیهای نهان کرد حساب نیک و بد های جهان کرد

۱۴۱ - تاکید باوات :

قضارا از قضا یک روزشادان بصحرا رفت خسرو بامدادان

۱۴۲ - بگه تر = بگناه تر ، بوقت تر ، زودتر :

بگه تر زان بتان عشرت انگیز میان در بست «شاپور» سحر خیز!

۱۴۳ - رها کردن = گذاشتن ، رخصت دادن - سرپا = ایستاده :

و گر خواهی که اینجا کم نشینم رها کن کز سرپایت بپینم!

۱۴۴ - «که هست» زاید یا برای تاکید یا «هست» بمعنی دارد :

زرعنایی ، که هست این نرگس مست نیالایسد بخون هر کسی دست!

۱۴۵ - «لفظ مادگان» = حرف زنانه :

پری پیکر نوازشها نمودش به لفظ مادگان لختی ستودش!

۱۴۶ - ترکیب اسم و ریشه فعل هم در معنی فاعلی وهم بمعنی مفعولی :

می ، اول جام صافی خیز باشد باخر جام ، درد آمیز باشد

۱۴۷ - ناخدا ترس :

چوزن گفتی ، کجا شرم و کجا ترس؟

چه بیشرمی نمود آن ناخدا ترس!

۱۴۸ - به ۵۵م فربه شدن = فربگی به تصنع^۸ :

بدم فربه شدن چون میش لاغر !

چه^۹ باید با تو خون خوردن بساغر؟

۱۴۹ - خوشگواران = مردم خوش گوارش :

فراموشم مکن چون شیرخواران !

بیاد آرم ، چوشیر خوشگواران

۱۵۰ - از بس = از بسیاری ، از کثرت :

چوشمعی روشن ، از بس رونق و آب!

کلیدی در میان دید از زرناب

۱۵۱ - نقش بینی = نقشه کشی ، طرح ریزی - شدن در معنی رفتن:

شدن را کرده با خود نقش بینی !

برون آمد ز در ، آن نقش چینی^{۱۰}

دنباله دارد

۱ - کرشمه کرد کرشمه کردنی...

۲ - با حذف فعل «داشت» .

۳ - کار را با بوسه آغاز کرد.

۴ - ضمیر «او» برای غیر جاندار .

۵ - سخن را درست ندانستیم.

۶ - چشم طمع را میل درکش ، کور کن .

۷ - بگذار تورا ایستاده تماشا کنم .

۸ - قصاب بهنگام بر آوردن پوست گوسفند بزیر جلد می دمد و لاشه متورم میشود .

۹ - چه بمعنی چرا؟

۱۰ - صفت تشبیهی مرکب .